

پیش‌خوانی

به بهانه انتشار خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین محمدحسن جمشیدی اردشیری قامت سترگ آزادگی!

■ **محمد رضا کاتبینی**



انثری که هم‌اینگ از آن سخن می‌رود، حاوی خاطرات یکی از دلاورمردانی است که سالیانی طولانی از حیات خویش را در بند دشمن به سر برده است. بازه زمانی این مجموعه نیز، طولانی است و از میلاد و تحصیل راوی در قم، تا پایان مسئولیت وی در مجلس شورای اسلامی را دربرمی‌گیرد. مؤسسه فرهنگی پیام آزادگان در مقدمه این مجموعه آورده است: «از فیضیه تالرشید، خاطرات مجاهد انقلابی و آزاده دفاع‌مقدس حجت‌الاسلام‌محمدحسن جمشیدی که در هشت فصل به نگارش درآمده است. پژوهش و نگارش این کتاب را سیدحسین ولی‌پور زوموی بر عهده داشته است. حجت‌الاسلام محمدحسن جمشیدی، معروف به شیخ آزادگان شمال کشور، در سال ۱۳۲۰ در خانواده‌ای روحانی چشم به دنیا گشود. ایشان درس خواندن را در مکتب خانه آازه کرد و در سال ۱۳۳۲، وقتی حدود ۱۲ سال داشت، برای ادامه تحصیلاتش نزد حضرت آیت‌الله حاج‌شیخ محمد کوهستانی، فقیه و عارف بزرگ معاصر مازندران رفت. ایشان در آخرین روزهای تابستان ۱۳۳۷ بار سفر را بست و به شهر قم عزیمت کرد. این سفر را می‌توان نقطه عطفی در زندگی و مبارزات ایشان دانست. این طلبه جوان پس از آشنایی با تفکر مبارزاتی امام خمینی (ره) به نهضت تازه شکل گرفته و خیل طلاب مبارز علیه رژیم منحوس پهلوی پیوست. از سال ۱۳۴۱، بارها به دلیل فعالیت‌های مبارزاتی، شرکت در مبارزه، حضور در حادثه فیضیه، تبلیغ مرجعیت امام خمینی (ره) و… از سوی ساواک احضار شد. حجت‌الاسلام محمدحسن جمشیدی بعد از عزیمت به قم تحصیلات حوزوی را نزد اساتید برجسته حوزه علمیه از جمله: استاد فشارکی،



آیت‌الله صالحی مازندرانی، شیخ علی‌اکبر تریتی، آیت‌الله منگبختی، آیت‌الله خزعلی، امام خمینی (ره) و… ادامه دارد. این روحانی هوشیار و مبارز کهنه‌کار، پس از پیروزی انقلاب شکوهمند انقلاب اسلامی ایران و با شروع جنگ تحمیلی، به جبهه‌های نبرد حق علیه باطل پیوست و سرانجام در ۲۴ دی‌بهشت ۱۳۶۱ در عملیات بیت‌المقدس، سربلند و باشکوه برومندشان دکتر مهدی جمشیدی از دیوارهای ۵ در حالی سپری شد که خبر شهادت فرزند می‌بخشد. مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین روح‌الله حسینیان، آغازین سفر تبلیغی خویش را به روستایی اردوگاه گذشت و به ایشان رسید. اما داغ ضجه مویه‌ایشان به دل دشمن ماند و خبری از خیم شدن و شکستن این درخت کهن نشد. در دوران اسارت، همراهی فرهنگی او باسید آزادگان، سیدعلی‌اکبر ابوترابی، همواره خاری در چشم دین و مینهن بود. این اوضاع، موجب می‌شد تا او نیز در این مسیر، تاوان‌هایی بپردازد. شیخ آزادگان شمال کشور مانند دیگر آزادگان لحظه‌های تلخ و شیرینی را در آن سوی دیوارهای سرد و سنگی اردوگاه‌ها سپری کرد.

آنچه در خاطرات حجت‌الاسلام محمدحسن جمشیدی مود توجه است، حرف‌هایی زل، صادقانه، معصومانه و بی‌پریاچه از جنس طلبگی ایشان است که چون از دل برمی‌آید، لاجرم بر دل نیز می‌نشیند. خواننده کتاب از فیضیه تالرشید در ادامه هم‌راهی با این آزاد روحانی می‌تواند با او به طبیعت بکر زادگاهش در مازندران، حوزه‌های علمیه قم، جنگ نابرابر و اردوگاه‌های دشمن یعنی سفر کند و با حدود ۴۰ هزار آزاد سربلند به میهن اسلامی بازگردد. حجت‌الاسلام محمدحسن جمشیدی، پس از آزادی از بند اسارت، در دوره چهارم، پنجم و هفتم مجلس شورای اسلامی نماینده مردم نکا، بهشهر و گلوگاه‌آثر و ارزش‌های دفاع مقدس، کتاب خاطرات حجت‌الاسلام محمدحسن جمشیدی را در اختیار علاقه‌مندان این عرصه قرار داده است. این انتشارات با حفظ دارد خاطرات بی‌تکرار آزادگان را پس از راستی آزمایی به چاپ برساند.»

■ **احمد رضا صدری**

در روزهایی که پر ما گذشت، روحانی مجاهد و انقلابی، زنده‌یاد حجت‌الاسلام والمسلمین روح‌الله حسینیان، پس از سال‌ها تحمل بیماری، روی از جهان برگرفت و رهسپار ابدیت گشت. او بر نظام اسلامی به ویژه در ادوار و گذرگاه‌های دشوار آن، حقوق فراوان داشت و گاه بی‌رای دفع توطئه دشمنان، دشواری‌ها و خصوصت‌های فراوان را متحمل گشت. صفحه تاریخ روزنامه جوان که در سالیان گذشته، بارها خاطرات و تحلیل‌های تاریخی آن انقلابی آزاده را منعکس ساخته، در بزرگداشت هفتمین روز از تحال او، شمه‌ای از خاطرات سیاسی و مبارزاتی آن فقید سعید را مورد خوانش تحلیلی قرار داده است. امید آنکه تاریخ‌پژوهان انقلاب و عموم علاقه‌مندان را مهید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ **سفر تبلیغی موفقیت‌آمیز به یکی از روستاهای آباده**

برای طلاب آزمون خویش در طریق تبلیغ معارف دینی و توفیق در آن، واجد اهمیتی فراوان است. به واقع اهمیت در اینگونه سفرها، راه را بر توفیق بعدی آنان هموار می‌کند و به ایشان اعتماد به نفس می‌بخشد. مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین روح‌الله حسینیان، آغازین سفر تبلیغی خویش را به روستایی موفقیت‌آمیز می‌دانست: «ماه رمضان که حوزه‌ها تعطیل می‌شد، طلبه‌های متعددی به شهرستان‌ها می‌رفتند و تأثیرگذار هم بود. در منطقه آباده که ما زندگی می‌کردیم در دو جاطلبه‌های مدرسه حقانی آمده بودند. آقای معصومی نامی بود که تقریباً همان مباحثی که آقای مصباح در مدرسه حقانی تدریس می‌کردند را برای جذب جوان‌ها مطرح می‌کرد که



جستارهایی در خاطرات سیاسی و مبارزاتی

زنده‌یاد حجت‌الاسلام والمسلمین روح‌الله حسینیان

دیدم باید در این میان قربانی شوم

اما حق را بگویم!

■ **احمد رضا صدری**

برای متدینین بسیار پرچاذبه بود و ایجاد انگیزه می‌کرد. آقای مهدوی هم بود پسر آیت‌الله مهدوی بیت امام که او هم در اقلید منبر می‌رفت و سخنرانی می‌کرد. خود ما هم که در سطح پایین بودیم، به روستاهای سیستان و بلوچستان می‌رفتیم. اولین سفر تبلیغی در جایی بود به نام سده که یکی از روستاهای آباده بود که در فصل تابستان یکی دو ماه به آنجا رفتیم و یکی از تجربیات موفق من بود.»

■ **در س‌های رهبری در مشهد، تبیین جهان‌بینی اسلامی از طریق تحلیل زندگی امامان (ع)**

مرحوم حسینیان در دوران زندگی تحصیلی خویش در حوزه علمیه قم، بسیار زود به جریان نهضت اسلامی پیوست و در این طریق، نخست سعی کرد تا تبیین‌های اصلی مکتب انقلاب را بنیانسد. در این میان، اما درس‌های آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای در مسجد امام حسن مجتبی (ع) و مسجد کرامت در مشهد، توجه فراوان وی را جلب نمود: «در آن دوره ا سخنرانی‌های آیت‌الله خامنه‌ای در مسجد امام حسن (ع) و مسجد کرامت و بخش جزواتی از آنها خیلی اثرگذار بود. مثلاً وقتی ایشان زندگی ائمه را بررسی می‌کرد، اصلاً یک دید و جهان‌بینی دیگری به طلبه‌های ما داد. سخنرانی شخصیت‌هایی مثل آقای بهشتی هم بسیار مؤثر بود. گفتارها و جزوات مبنایی آقای مطهری که انسان را به‌طور بنیادین تربیت می‌کرد و یک جهان‌بینی خاص اسلامی را حاکم می‌ساخت، یا حتی سخنرانی‌های شهیدهاشمی‌زاد و حتی دکترشریعتی تأثیر بسیار مثبتی در برافراشته شدن پرچم انقلابی در حوزه ایجاد کرد. مجموعاً آن فضا توسط این نوع نیروها ملتهب شد و تقریباً همه طلبه‌های جوان را با انقلاب ربط داد.»

■ **معتقد بودیم که نباید خیلی به اشکالات**



عاریخ

کفت وگرم ۸۸۴۹۸۴۳۷

از دست آنها می‌گیرد و دارد آنها را خلع‌ید می‌کند، لذا معتقد بودیم که نباید خیلی به انتقادات و اشکالات شرعیتی بپردازیم.»

■ **ما خواهان حکومت اسلامی هستیم!**

همانگونه که اشارت رفت، مرحوم حسینیان در دوران تحصیل در قم، در عداد فعالان نهضت اسلامی بود و در طریق تبلیغ پیام آن، همواره فرصت‌ها را مغتنم می‌شمرد. از جمله صحنه‌های این رویکرد تبلیغی، چهلمین روز شهادت آیت‌الله سیدمصطفی خمینی بود که وی با تهور همیشگی خویش و با طرح شاعر: «ما خواهان حکومت اسلامی هستیم!» ساواک را به وحشت افکند: «زردیک چهل‌م حاج‌آقا مصطفی خمینی بود، با دوستان طلبه تصمیم گرفتیم حرف تازه‌ای بزنیم؛ اینکه فقط شعار مرگ بر شاه بدھیم که خیلی اقدام مهمی نیست؛ باید چیزی بگوییم که حساسی ساواک را بترساند، لذا ابتدا پارچه‌ای تهیه کردیم؛ آقای مهدوی – که بعدها به شهادت رسید – روی آن نوشت؛ ما خواهان حکومت اسلامی هستیم. اتفاقاً تحلیل ما درست هم بود. بعداً که استاد ساواک را به‌دست آوردیم دیدیم که این کار چقدر تأثیر داشته و این عمل به‌عنوان مهم‌ترین خبر از چهل‌م اقامصطفی منتشر شده است. گفتند حالا چه کسی این پارچه را امخفیانه ا حمل می‌کند؟ گفتیم من! گفتند چطور؟ گفتیم آن را از زیر پیراهن به دور کمر می‌پیچم و می‌برم. آن پارچه‌نوشته ا را به کمر می‌پیچیدم و یک کاپشن هم روی آن پوشیدیم و به سمت مسجد اعظم راه افتادم. در بین راه دیدم این طرف و آن طرف ساواکی‌ها همه باتوم به دست ایستادند. ابتدا وقتی با آنها مواجه شدم جا خوردم، اما سرم را پایین انداختم و از وسطشان رد شدم. بعد که از آنجا عبور کردم، نفس راحتی کشیدم که الحمدلله بخیر گذشت! سپس به بیرون از سیستان رفتم. در گوشه‌ای از صحن ایستادم و بچه‌ها دورم را گرفتند. آن پارچه را بیرون آوردم و بچه‌ها آن را بردند و نصب کردند که یک مرتبه صدای شعار و فریاد بالا گرفت، معلوم شد که در جامعه آمادگی برای طرح این شعار (ما خواهان حکومت اسلامی هستیم) وجود دارد. خلاصه از آنجا که بیرون آمدم ناگهان ساواکی‌ها به ما حمله کردند و با باتوم‌ها شروع به زدن کردند. من که در حال گنج شدن بودم، فرار کردم و به گذر خان رسیدم. آنجا به بچه‌ها گفتم لباس‌هایم را درنیاورند. وقتی لباس مرا درآوردند دیدم آنقدر باتوم به بدتم اصابت کرده که پیراهنم با پوست یکی شده و پوست کمرم کنده شده است. پایم زخم خیم شده و ورم کرده بود. پای من از شدت ضربات، زخم شدیدی دیده بود که هنوز این زخم با من است!«

■ **یکی از گاردی‌ها گفت من مقلد آیت‌الله خمینی هستم!**

حضور در فعالیت‌های نهضت اسلامی برای مرحوم حسینیان، رهاوردهای فراوان داشت. در زمره این دستاوردها، شناختی بود که وی در پی بر نوبت از بازداشت‌تجربه می‌کرد. وی در برخی از این دستگیری‌ها دریافت که بنده رژیم شاه، تماماً وابسته بدان نیست و حتی برخی از افسران گارد، در عداد مقلدان امام خمینی هستند: «آخر سال ۱۳۵۶ در یکی از تظاهرات‌ها دستگیر شدم، ما به دور بودم و ناشی از یک تجربه نزدیک است که را به بازداشتگاه شهرنمایی قم بردند و خیلی با ما بدرفتاری کردند. از نیروهای گارد شهرنمایی تهران آنجا آمده و مستقر شده بودند. هر زندانی را که داخل می‌آوردند، به اصطلاح یک کوچه باز می‌کردند و فرد را در آن نگذاره به یاد تکب می‌گرفتند، همینطور با باتوم و مشت و لگد دست می‌داد. مخصوصاً یادم هست آن سخنرانی‌اش بعداً به‌عنوان کتاب شهادت به چاپ رسید یا حسین وارث آدم؛ حالا شب عاشورا یا ایکی از شب‌های ا محرم بود؛ در حسینه ارشاد این را سخنرانی کرد. ما امام را در زبان ناطق شرعیتی می‌دیدیم، البته قبول هم داشتیم که اشتباهاتی دارد. گاهی اوقات آیه قران را غلط می‌خواند و کلی تفسیر می‌کرد. مثلاً «کان ابراهیم امه قانتا» را می‌خواند «کان ابراهیم امه واحدا» و بعد بر سر اینکه چگونه امت واحد بود کلی بحث می‌کرد. منتهای می‌گفتمم اینها قابل گذشت است. حرکت کلی شرعیتی را باید در نظر گرفت. ما از همان اول انتقاد داشتیم که فضاوتی که راجع به روحانیت می‌کند، فضاوت به حقی نیست؛ منتهای می‌گفتمم این در آن موقع مارکسیسم هم خیلی نفوذ کرده بود. یعنی یک مسئله عقلائی نبود، یک مسئله احساسی شده بود. هر کس می‌خواست احساس روشنفکری کند و خودش را روشنفکر بداند، حرف‌های مارکسیست‌ها را تکرار می‌کرد. احساس می‌کردیم شرعیتی دارد اسلام را انقلابی نشان می‌دهد و جاذبه‌های مارکسیست‌ها را

شرعیتی بپردازیم!

مرحوم حسینیان در افواه تاریخ پژوهی و فرهنگی، در عداد حامیان دکترعلی شرعیتی شناخته می‌شد. پارهای از منشورات مرکز اسناد انقلاب اسلامی نیز به این دآوری امان می‌زد. با این همه خاطرات وی گواه بر آن است که منظر حمایتی وی، از مطلق اندیشی به دور بود و ناشی از یک تجربه نزدیک است که را به بازداشتگاه شهرنمایی قم بردند و خیلی با ما بدرفتاری کردند. از نیروهای گارد شهرنمایی تهران آنجا آمده و مستقر شده بودند. هر زندانی را که داخل می‌آوردند، به اصطلاح یک کوچه باز می‌کردند و فرد را در آن نگذاره به یاد تکب می‌گرفتند، همینطور با باتوم و مشت و لگد دست می‌داد. مخصوصاً یادم هست آن سخنرانی‌اش بعداً به‌عنوان کتاب شهادت به چاپ رسید یا حسین وارث آدم؛ حالا شب عاشورا یا ایکی از شب‌های ا محرم بود؛ در حسینه ارشاد این را سخنرانی کرد. ما امام را در زبان ناطق شرعیتی می‌دیدیم، البته قبول هم داشتیم که اشتباهاتی دارد. گاهی اوقات آیه قران را غلط می‌خواند و کلی تفسیر می‌کرد. مثلاً «کان ابراهیم امه قانتا» را می‌خواند «کان ابراهیم امه واحدا» و بعد بر سر اینکه چگونه امت واحد بود کلی بحث می‌کرد. منتهای می‌گفتمم اینها قابل گذشت است. حرکت کلی شرعیتی را باید در نظر گرفت. ما از همان اول انتقاد داشتیم که فضاوتی که راجع به روحانیت می‌کند، فضاوت به حقی نیست؛ منتهای می‌گفتمم این در آن موقع مارکسیسم هم خیلی نفوذ کرده بود. یعنی یک مسئله عقلائی نبود، یک مسئله احساسی شده بود. هر کس می‌خواست احساس روشنفکری کند و خودش را روشنفکر بداند، حرف‌های مارکسیست‌ها را تکرار می‌کرد. احساس می‌کردیم شرعیتی دارد اسلام را انقلابی نشان می‌دهد و جاذبه‌های مارکسیست‌ها را

د

در دوره مبارزه، سخنرانی‌های آیت‌الله خامنه‌ای در مسجد امام حسن مجتبی (ع) و مسجد کرامت مشهد و پخش جزواتی از آنها، خیلی اثرگذار بود. مثلاً وقتی ایشان زندگی ائمه را بررسی می‌کرد، اصلاً یک دید و جهان‌بینی دیگری به طلبه‌ها می‌داد. سخنرانی شخصیت‌هایی مثل آقای بهشتی هم بسیار مؤثر بود. گفتارها و جزوات مبنایی آقای مطهری هم که انسان را به‌طور بنیادین تربیت می‌کرد و یک جهان‌بینی خاص اسلامی را حاکم می‌ساخت…

۹ | روزنامه جوان | شماره ۶۰۱۶

روزنامه‌های زنجیره‌ای، نهادها و افرادی را به دروغ متهم می‌کردند و این جریان به ضرر انقلاب و هم خلاف فرمان خدا بود. دیدم که باید در این میان قربانی شوم، اما حق را بگویم. پس از آن موجی به راه افتاد که تحمل می‌کردم، اما وقتی یکی دو تن از دوستان، حرف‌های ناگوار و غیر عادلانه‌ای را زدند و به من منتقل شد، واقعاً کمرم شکست.» حسینیان خود بر این باور بود که صبر و متانت در دوران بالاگرفتن جنگ روانی را از استاد خویش شهیدآیت‌الله دکتر بهشتی آموخته است. وی در این باره به خاطراتی از سیره آن بزرگ اشاره می‌کرد که بس خواندنی و عبرت‌آموز است: «این نکته را باید بگویم که شهیدبهشتی، خود را به‌گونه‌ای تربیت و تهذیب کرده بود که اگر به این اعتقاد می‌رسید که کاری درست است، اگر همه دنیا هم جمع می‌شدند و مخالفت می‌کردند، خم به ابرو نمی‌آورد و اصلاً ناراحت نمی‌شد. خیلی‌ها هستند که به راحت بودن تظاهر می‌کنند، ولی شهیدبهشتی واقعاً آسوده‌خاطر بود و حرف‌های مخالفان مثل پتکی بود که به سندان می‌کوبیدند و ابدأ احساس دل‌آوردگی نمی‌کرد. بعد از ۱۵ اسفند سال ۵۹ و سخنرانی معروف بنی‌صدر در دانشگاه، به طبقه چهارم دادگستری که اتاق شهیدبهشتی در آنجا بود، رفتیم. یک عده از چی‌ها جلوی دادگستری جمع شده بودند و شعار مرگ بر بهشتی می‌دادند. در اتاق شهیدبهشتی، صدای آنها به وضوح شنیده می‌شد. شهیدبهشتی پشت میزش نشسته بود و با کمال آرامش و طمأنینه به کارش ادامه می‌داد. من از شدت عصبانیت در اتاق قدم می‌زدم، بالاخره نتوانستم طاقتم بیاورم و گفتم چرا امام دخالت نمی‌کنند، چرا بانی صدر برخورد نمی‌کنند که اینطور جولان ندهد؟ شهیدبهشتی با همان لحن قاطع و متین گفت آقای حسینیان! امام با تدبیر تر از آن است که خود را درگیر آدمی مثل بنی‌صدر کند. بنی‌صدر خودش می‌داند چطور تیشه به ریشه خودش بزند و اولین تیشه را هم دیروز زدن اید. حرف‌ها و حالات شهیدبهشتی مثل آب سردی بود که روی آتش خشم من ریختند. ایشان ادامه داد آقای حسینیان! ما نباید برای جبران مشکلات خودمان از امام هزینه کنیم. اگر قرار باشد امام سپر بلاّی من مسئول شوند، در مواقع منتقسی نمی‌توانند نقش خود را ایفا کنند.... خارطه دیگر موقعی است که امام در روز ۱۴ اسفند، هیئت حل اختلافی را تشکیل دادند و مسئولان را از سخنرانی منع کردند. قرار شد هر کس از این فرمان عدول کرد، او را مورد بازخواست قرار دهند و تخلفات او را به امام گزارش بدهند و سپس او را به مردم معرفی کنند. یکی دو روز پس از صدور این فرمان، نزد شهیدبهشتی رفتم و از بنی‌صدر انتقاد کردم. آقای بهشتی گفت مگر امام دستور نداده‌اند که این کار انجام نشود؟ البته دستور امام در مورد مجالس سیاسی و پخش اینگونه اخبار و سخن‌ها در سطح جامعه بود و صحبت‌های خصوصی را، آن هم بین افرادی که به یکدیگر اعتماد اواق داشتند، دربر نمی‌گرفت، ولی ایشان به قدری نسبت به دستورات امام تعبد داشت که حتی در دفتر خودش هم اجازت چنین کاری را نمی‌آید. شاید یکی از ویژگی‌هایی که بنی‌صدر و سایر مخالفان را به شدت عصبانی می‌کرد، همین برخورد‌های منصفانه آقای بهشتی بود که هرگز بهانه به دست کسی نمی‌داد. بسیاری از بزرگان هستند که با تمام شأن و جلالت خود، گاهی در مقام موضع‌گیری، بهانه به دست مخالفان می‌دهند و حرف نسنجیده‌ای می‌گویند، ولی شهیدبهشتی به کلی مین از این عیب‌بود، به همین دلیل مخالفان به شایعه‌پراکنی می‌پردازند.»

■ **دروغی که «صبح امروز» به نام حسینیان ثبت کرد!**

پس از افتشاگری مرحوم حسینیان در پی قتل‌های زنجیره‌ای، روزنامه صبح امروز – که توسط سعیدحجاریان یکی از عناصر سابق امنیتی اداره می‌شد– اقدام به انعکاس سخنان وی در جمع طلاب مدرسه حقانی قم کرد و جمله‌ای را نیز بدان افزود؛ از آن پس تیترب صبح امروز و استناد به آن جمله خودساخته، در عداد حربه‌های ثابت حمله به حسینیان گشت. جالب اینجاست که شهریار شمس مستوفی – که در آن زمان خبرنگار روزنامه صبح امروز بود – در مهر ماه ۹۴ و پس از مشاخره روح‌الله حسینیان و علی‌اکبر صالحی در مجلس بر سر پرچام، در آن صحنه فیسبوک خود اعلام کرد که آن تیترب از اساس دروغ بوده است: «این روزها و بعد از تهدید صالحی توسط روح‌الله حسینیان در مجلس به قتل، عکس صفحه نخست روزنامه صبح امروز ۱۳۷۸ با این نقل قول از حسینیان که آخه باباجان، ما خودمان والله یک زمان قاتل بودیم! دست به‌دست می‌شود و در صفحات شبکه‌های اجتماعی می‌چرخد، سخنی که هیچ‌گاه از دهان حسینیان خارج نشد. در سال ۷۸ من در روزنامه صبح امروز کار می‌کردم نوار سخنرانی حسینیان در جمع شاگردان مدرسه حقانی در مورد گذشته شدن سعید امامی در زندان، به روزنامه رسید و یکی از همکاران آن را بیباده و برای چاپ آماده کرد. پس از انتخاب این تیترب برای مطلب و چاپ آن، تکذیب‌هایی از حسینیان به روزنامه رسید، مبنی بر اینکه این جمله را اونگفته‌است پس از گوش کردن دوباره نوار مشخص شد اصل جمله این بوده است: آخه ما خودمان والله یک زمان قاضی بودیم، یک زمانی زندانبان بودیم. تاکنون صدها نفر واجبی خوردند و نمردند... اما به اشتباه همکار ما قاضی را قاتل شنیده بود. البته اصلاحیه خبر چاپ شد، اما جمله ما خودمان والله یک زمان قاتل بودیم، برای همیشه به نام حسینیان ثبت شد.»